

# تاریخ سبئوس

- 
- سرشناسه: سبهئوس، اسقف باگراتونیک، قرن ۷ م. Sebeos, Bishop of Bagratunik  
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ سبئوس/[اسقف باگراتونیک سبهئوس]؛ بر پایه ترجمه آر. دبلیو. تامسون و مقابله با نسخه رابرت پتروسیان؛ ترجمه محمود فاضلی بیرجندی. مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۳۱۱ ص: مصور.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۵۸-۸
- وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: عنوان اصلی: The Armenian History attributed to Sebeos, 1999.  
یادداشت: کتابنامه.  
یادداشت: نمایه.
- موضوع: ارمنستان – تاریخ – ۴۲۸-۶۴۰ م.  
موضوع: Armenia (Republic) -- History -- 428-640  
موضوع: ارمنستان – تاریخ نویسی  
موضوع: Armenia -- Historiography  
شناسه افزوده: تامسون، رابرت دبلیو، ۱۹۳۴ م.، مترجم  
شناسه افزوده: Thomson, Robert W.  
شناسه افزوده: پتروسیان، رابرت، ۱۹۴۹ م.  
شناسه افزوده: Bedrosian, Robert  
شناسه افزوده: فاضلی بیرجندی، محمود، ۱۳۴۱-، مترجم  
رده بندی کنگره: DS۱۸۶/ت۲ ۱۳۹۵  
رده بندی دیویی: ۹۳۹/۵۵  
شماره کتاب شناسی ملی: ۴۳۴۷۹۲۷
-

# تاریخ سبئوس

بر پایه ترجمه آر. دبلیو. تامسون  
و مقابله با نسخه رابرت پتروسیان  
ترجمه محمود فاضلی بیرجندی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

***The Armenian History attributed to Sebeos***  
translated, with notes, by R. W. Thomson  
historical commentary by James Howard-Johnston  
assistance from Tim Greenwood  
Part 1. Translation and Notes:  
Liverpool University Press, 1999



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

\* \* \*

تاریخ سیئوس

بر پایه ترجمه آر. دبلیو. تامسون  
و مقابله با نسخه رابرت پتروسیان  
ترجمه محمود فاضلی بیرجندی

چاپ اول

۹۹۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۵۸-۸

ISBN: 978-600-278-258-8

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

۲۸۰۰۰ تومان

## فهرست

یادداشت مترجم فارسی	۹
پیشگفتار	۱۷
مقدمه	۱۹
۱. سابقه تاریخی	۱۹
(یکم) ارمنستان در دوره پسین از عهد باستان	۲۰
(دوم) روابط بین قدرت‌های بزرگ	۲۳
(سوم) پایان سده ششم	۲۸
(چهارم) بازپسین جنگ بزرگ در عهد باستان	۳۲
(پنجم) فتوحات عرب‌ها	۳۷
۲. گستره جغرافیایی	۴۲
۳. درباره سبک نگارش این کتاب	۴۴
۴. سبئوس اسقف	۴۵
۵. سبئوس تاریخ‌نگار	۴۶
۶. برای آگاهی خواننده	۵۰

## تاریخ سبئوس

فصل ۷	۶۱
فصل ۸	۶۶
فصل ۹	۷۴
فصل ۱۰	۸۲
فصل ۱۱	۹۰
فصل ۱۲	۹۸
فصل ۱۳	۱۰۴

١٠٦.....	فصل ١٤.....
١٠٨.....	فصل ١٥.....
١١٠.....	فصل ١٦.....
١١٣.....	فصل ١٧.....
١١٦.....	فصل ١٨.....
١١٨.....	فصل ١٩.....
١٢٠.....	فصل ٢٠.....
١٢٣.....	فصل ٢١.....
١٢٥.....	فصل ٢٢.....
١٢٧.....	فصل ٢٣.....
١٢٩.....	فصل ٢٤.....
١٣١.....	فصل ٢٥.....
١٣٤.....	فصل ٢٦.....
١٣٥.....	فصل ٢٧.....
١٣٨.....	فصل ٢٨.....
١٤٣.....	فصل ٢٩.....
١٤٥.....	فصل ٣٠.....
١٤٨.....	فصل ٣١.....
١٥٢.....	فصل ٣٢.....
١٥٧.....	فصل ٣٣.....
١٦٣.....	فصل ٣٤.....
١٧٠.....	فصل ٣٥.....
١٧٣.....	فصل ٣٦.....
١٧٧.....	فصل ٣٧.....
١٨٠.....	فصل ٣٨.....
١٨٩.....	فصل ٣٩.....
١٩٣.....	فصل ٤٠.....
١٩٩.....	فصل ٤١.....
٢٠٥.....	فصل ٤٢.....
٢١٦.....	فصل ٤٣.....

۲۱۸	فصل ۴۴
۲۲۷	فصل ۴۵
۲۳۲	فصل ۴۶
۲۵۳	فصل ۴۷
۲۵۶	فصل ۴۸
۲۶۳	فصل ۴۹
۲۶۹	فصل ۵۰
۲۷۴	فصل ۵۱
۲۷۷	فصل ۵۲
۲۸۵	نقشه‌ها
۲۹۱	منابع
۲۹۵	نمایهٔ کسان
۳۰۱	نمایهٔ جاها
۳۰۹	نمایهٔ خاندان‌ها، قوم‌ها، دین‌ها





## یادداشت مترجم فارسی

نگارنده این یادداشت، که دلی در گرو برگرداندن آثار ارجمند تاریخ قدیم ایران به زبان فارسی دارد، پس از ترجمه و انتشار کتاب تذکره ارییل (وقایع‌نامه آریلا) در پی ترجمه تاریخ سبئوس برآمد و اینک این ترجمه را به پیشگاه ایران و ایرانیان پیشکش می‌کند، با این توضیح که بضاعت خود را در زبان فارسی بسیار اندک ارز می‌یابد و، بر همین پایه، کار خود را پیراسته از خطا نمی‌داند و باز برخلاف رسم رایج بسیاری از متقدمان، از خوانندگان توقع چشمپوشی ندارد و بلکه چشم‌به‌راه است تا خطاها و کاستی‌های کارش را به وی گوشزد کنند.

نگارنده به مانند هر خواننده تاریخ ایران باستان نام تاریخ سبئوس را در بسیاری از ارجاعات کتاب‌های تاریخی دیده و با این نام از مدت‌ها پیش آشنا بوده است. به سابقه همان آشنایی بود که سر در پی یافتن این کتاب نهاد تا توانست سه نسخه انگلیسی آن را به دست آورد. این نسخه‌ها را جلوتر به خواننده معرفی خواهد کرد.

تاریخ سبئوس را سبئوس<sup>۱</sup> نامی از اهل مملکت ارمنستان مقارن سده هفتم میلادی نوشته است؛ آن زمانی بود که ارمنستان همچون ایران به تصرف مسلمانان درآمده بود. سبئوس کار نگارش کتابش را وقتی به پایان رسانده که معاویه خلیفه فرمانروایی نو تأسیس اسلامی بوده است. معاویه از سال ۴۰ تا ۶۰ ه.ق خلیفه بود و با این حساب تاریخ سبئوس یکی از قدیم‌ترین متن‌های دوره بعد از برآمدن اسلام و، به عبارتی، قدیم‌ترین متنی است که از تاریخ ایران و برخی ممالک پیرامون ایران از آن برهه در اختیار داریم.

---

۱. سبئوس، نامی یونانی به معنای پارسا، پرهیزکار و خداترس. ذبیح‌الله صفا عقیده دارد که سبئوس نامی است در ادبیات قدیم ارمنی که همان سپندیات است (صفا ۱۳۶۳، ص ۵۹۶).

فاصله بین سال‌های ۴۰ تا ۶۰ ه.ق که نگارش این کتاب در آن بین پایان یافته زمان کوتاهی پس از برآمدن اسلام بوده و در آن زمان هنوز مدت چندانی از فروپاشیدن ایران ساسانی نگذشته بوده است. سبئوس و دیگر هم‌میهنان او، و نیز دیگر مردم آن روزگار، از ایرانی و ارمنی و عرب و رومی، همگی شاهدان وقوع رخدادهایی بوده‌اند که حتی در زمان دینوری و طبری و بلعمی هم به تاریخ و به حدود کمابیش دو‌یست سال پیش تعلق داشت. کار سبئوس از این جهت بکر است و دنیای باستان را در پرده دیگری مجسم می‌کند که یکسره نادیده و حتی نو است. گزارش سبئوس حتی اگر چندین دهان و به بیش از یک زبان گشته باشد هم نو است و طراوتش را از دست نمی‌دهد. یعنی اگر وی خبری را می‌دهد که خود هم شاهد آن نبوده و آن را از دیگری اخذ کرده بوده، اگر آن راوی باز روایتگر خبری از دیگری بوده، باز هم همه آن سلسله‌روایان هم‌روزگار وقوع رخدادهایی بوده‌اند که از آن سخن می‌رانده و آن را نقل می‌کرده‌اند. این امتیاز مخصوص تاریخ سبئوس است؛ امتیازی که شاید بیشتر کتاب‌های تاریخی دیگر فاقد آن‌اند. از دیگر نمونه‌های مؤید این امتیاز یکی اشاره سبئوس است به برگزار شدن سرشماری در ایران ساسانی؛ نکته‌ای که به تأیید اهل نظر در تاریخ ایران باستان، در کتاب‌های دیگر کمتر آمده یا شاید نیامده است و تازگی خود را دارد. دو دیگر، آن است که سبئوس خبرهای متنوعی از روابط بین سرداران یا سپهسالاران ایرانی آورده و چیزهای زیادی درباره مناسبات آنان با امیران و ناخاراهای ارمنستانی هم به دست می‌دهد. این خبرها موجب می‌شود که اوضاع ایران در برهه پایان شاهنشاهی ساسانی و نخستین دهه‌های پس از آن درست‌تر درک و فهمیده شود. در پرتو چنین درک و فهمی، چند و چون غروب و افول امپراتوری ساسانی روشن‌تر دریافته خواهد شد. او همچنین فرجام زندگی یزدگرد سوم را به دست سپاهیان از ممالک خاورزمین (کوشانی‌ها) ثبت کرده است. این هم نکته‌ای است که با آنچه در بیشتر کتاب‌های تاریخی در این باره ثبت است فرق دارد. دانسته‌ایم که پایان روزگار یزدگرد سوم به دست آسیابانی در مرو رقم خورده است و گزارش این رخداد، با هر شاخ و برگی که در کتاب‌های مختلف دارد، جز به همین صورت به ثبت نرسیده بود. اینک سبئوس گزارش دیگری دارد. او قتل واپسین پادشاه ساسانی را به دست افرادی از سپاهیان خاورزمینی و به قالب رویدادی نظامی ثبت می‌کند.

تاریخ سبئوس از این دست خبرهای متفاوت کم ندارد. او برخی از رخداد‌های آن برهه از تاریخ را به صورت دیگری به دید خواننده می‌آورد. تاریخ او از حوالی سال ۴۲۸ م

آغاز می‌شود و به روزگار خلافت معاویه پایان می‌یابد که از سال ۶۶۰ تا ۶۸۰ م (۴۰ تا ۶۰ ه.ق) است. در این فاصله، به توازی، گزارش‌هایش از تاریخ ایران را هم از دوره پادشاهی یزدگرد اول می‌آغازد و کار را با نقل خبرهایی از دوره پادشاهی دیگر شاهنشاهان ساسانی تا به آخرین پادشاه، یزدگرد سوم، پی می‌گیرد. در انتها نیز اخبار خودش را از سال‌های ابتدایی هجوم عرب‌ها به بیرون از عربستان نقل می‌کند. در این بین گاه در بیان برخی از خبرها مختصر تفاوت‌هایی هم دیده می‌شود. نمونه این موارد هم در ماجرای بستام و بندوی است. اما این را، از طرفی، می‌توان به حساب اختلاف روایت او گذاشت با آنچه تاکنون در اختیار داشته‌ایم. شاید گزارش او مقرون‌تر به واقع امر بوده باشد. نسبت در تاریخ را نمی‌توان به کنار نهاد.

### درباره نسخه‌های انگلیسی کتاب

نگارنده این یادداشت برای آن‌که کار ترجمه را انجام دهد سه نسخه از تاریخ سبئوس به دست آورد. آن نسخه که پایه این ترجمه به فارسی قرار داده شد به ترجمه آر. دبلیو. تامسون است و انتشارات دانشگاه لیورپول انگلستان آن را به سال ۱۹۹۹ م منتشر کرده است. مترجم فارسی از این ترجمه دو نسخه به دست آورد که هر دو یکی است، اما گمان می‌رود که دو جا و با دو سلیقه حروفچینی شده یا شاید نسخه انگلیسی کتاب طبق دو سلیقه اسکن و تبدیل به کتاب الکترونیک شده است. همین مایه از اختلاف‌ها کمک زیادی به کار ترجمه فارسی کرد، زیرا یکی از این دو نسخه چندان نامرتب بود که گاه حتی کلمات یا جمله‌هایی مبهم و ناخوانا می‌نمود. اگر نسخه مرتب و پیراسته ترجمه تامسون به دست نمی‌آمد، پاره‌ای از جاهای کتاب به‌ناگزیر یا بایستی نامفهوم می‌ماند یا از متن حذف می‌شد. اینک، چنین نشده و متنی که از تاریخ سبئوس در دست خواننده است چیزی از متن انگلیسی کم ندارد.

مترجم، بجز آن، یک نسخه دیگر هم از متن تاریخ سبئوس به دست آورد که رابرت پتروسیان آن را از زبان ارمنی قدیم به انگلیسی ترجمه کرده و در مشخصات کتاب آمده که به صورت الکترونیک و در سال ۱۹۸۵ در نیویورک منتشر شده است. این متن ۶۸ صفحه دارد. تعداد صفحه‌های آن از ترجمه تامسون خیلی کمتر است و بخش‌بندی آن هم با ترجمه مذکور فرق دارد. اما مترجم فارسی پس از پایان کار، یک بار ترجمه پتروسیان را با ترجمه تامسون و متن فارسی خودش کنار هم قرار داده و مقابله کرده و در

جاهایی که به تفاوت‌های قابل اعتنا برخورده، آن‌ها را در پانویس‌ها و یادداشت‌ها آورده و با علامت «-پتروسیان.» مشخص کرده است. این کار که باعث شد زمان بیشتری صرف ترجمه و انجام کار شود، حاصلش، دست‌کم از نگاه مترجم فارسی، گویاتر شدن ترجمه فارسی و کم شدن مشکلات متن آن بود؛ مشکلاتی از این قبیل که تامسون در سراسر ترجمه خود از بیزانسی‌ها به نام یونانیان یاد می‌کند و این هم برای مترجم فارسی و هم شاید برای خواننده تولید اشکال می‌کرد. یا در ترجمه تامسون، بیشتر نام‌ها (نام کسان یا جاها) در جمله‌ها نیامده است. مترجم نمی‌داند که فقدان نام‌ها در جمله‌ها شیوه نگارش سبئوس بوده یا روشی بوده که تامسون، مترجم انگلیسی، به کار بسته است. هرچه بوده، متن کتاب با این وضع قدری گنگ و نامفهوم می‌شد. در یک جمله چند بار ضمیر «او» یا «وی» آمده و این تکرار ضمایر کار دریافت متن و پی‌گرفتن روال روایت را کمی غامض می‌کند. مطابقت متن با ترجمه پتروسیان موجب شد که چنین اشکالی برطرف شود، زیرا پتروسیان نام‌های کسان یا جاها را درست در جای خودش آورده و از تکرار مکرر ضمیرها پرهیز کرده است.

### درباره این ترجمه

لازم به یادآوری است که پاره‌هایی از تاریخی که سبئوس ارمنی نوشته مربوط به رخدادهای مملکت ایران در آن روزگار بوده است. پس آن خبرها و گزارش‌ها را از قول ایرانیان که لاجرم پارسی‌زبان بوده‌اند گرد آورده و به زبان ارمنی در کتاب خویش ثبت کرده است. وقتی که مترجمان انگلیسی تاریخ سبئوس را به زبان انگلیسی درآورده‌اند، متنی که از فارسی به ارمنی گشته بود باز دور دیگری زده تا به عالم زبان انگلیسی برود. در مرحله پسین که این مترجم کتاب سبئوس را به فارسی برگردانده، متنی که از فارسی به ارمنی و انگلیسی رفته بود، در پایان سفر طولانی خود، باز به فارسی بازگشته است. غرض از نقل این سفرهای زبانی آن‌که برگرداندن متنی که چند دست گشته در پاره‌ای جاها به پیچ‌ها و گره‌هایی می‌رسد که از همین سفرهای چندباره ناشی می‌شود. از این قبیل پیچ‌ها و گره‌ها مثلاً برخی واژگان کهن پارسی را می‌توان ذکر کرد که اکنون دریافتن معنا یا حتی ضبط درست آن دشوار می‌نماید. مترجم برای چیرگی بر این مشکل و گذشتن از این پیچ‌های زبانی با پاره‌ای از آگاهان تاریخ باستان ایران و نیز کارشناسان زبان‌های پارسی کهن مشورت‌ها کرده و از راهنمایی‌های آنان بهره برده است.

اما دربارهٔ راه و روش ترجمه آنچه گفتنی است یکی این که مترجم تا جایی که توانسته سبک و سیاق متن انگلیسی را حفظ و مراعات کرده است. در مورد سبک نگارش هم، در متن انگلیسی تاریخ سبئوس نام‌های کسان و جاها در همهٔ جاهایی که لازم است نیامده و کلمات اشاره یا ضمیرها بر جای آن نشسته است؛ یعنی گاه ممکن است جمله‌ای به بیش از یک نفر ربط یابد یا چند بار در یک جمله به جایی یا جاهایی اشاره شود، بی آن که نام آن شخص یا جا آورده شده باشد. توضیح این که برای ضبط نام‌های جاها و کسان شکل مضبوط در منابع معتبر فارسی، از جمله دایرةالمعارف فارسی، مبنای گرفته شده و سپس، برای کاهش احتمال خطا در درک مطلب و منظور نویسندگان، در پانویس‌ها و یادداشت‌ها توضیح داده شده است.

نکتهٔ مهم دربارهٔ پانویس‌های مترجم انگلیسی و مترجم فارسی این که آوردن هر دوی آن‌ها با هم در پایین هر صفحه باعث می‌شد که قسمت زیادی از هر صفحه - و در مواردی کل صفحه - به پانویس‌ها اختصاص یابد و در صفحه‌آرایی هم مشکلاتی به وجود می‌آورد. برای رفع این مشکل پانویس‌هایی که در هر صفحه آمده و با شماره‌های بدون پراتنز در متن مشخص شده مربوط به مترجم انگلیسی است. بیشتر این پانویس‌ها به فارسی ترجمه و آورده شده است؛ مگر آن پانویس‌هایی که ارجاعات به نسخه‌های ارمنی یا بیان اختلاف نسخه‌ها یا مقایسه و مطابقت متن با کتاب‌های دیگر بوده که عموماً هم با نشانه‌های اختصار درج شده و چون مترجم فارسی به اصل آن‌ها دسترسی نداشته، و از طرفی بیم درنیافتن درست منظور مترجم انگلیسی را داشته، از برگرداندن آن پانویس‌ها صرف نظر کرده است. اگر مترجم فارسی در مواردی لازم دانسته که توضیح بیشتری به پانویس‌های مترجم انگلیسی داده شود، آن را در داخل قلاب آورده و در پایان با علامت «.م.» مشخص کرده است (در داخل متن نیز عبارات‌های داخل قلاب اگر با علامت «.م.» مشخص شده مربوط به مترجم فارسی و در غیر این صورت مربوط به مترجم انگلیسی است). همچنین پانویس‌ها و توضیحات مترجم فارسی به آخر هر فصل منتقل شده و تحت عنوان «یادداشت‌ها» آمده و در داخل متن هم با شماره‌های داخل پراتنز مشخص شده است. مترجم فارسی برای آوردن این یادداشت‌ها و توضیحات بیشتر به کتاب‌های قدیم رجوع کرده و از آن‌ها نقل کرده است. فقط در بعضی موارد به منابع متأخر روی آورده است. در پایان کتاب هم مشخصات کامل منابع مورد استفاده را آورده است.

نکته دیگر در باب روش کار این که مترجم کوشیده است تا زبان ترجمه را از واژگان، اصطلاحات و تعبیرهای متداول در زبان فارسی روزمره دور نگه بدارد. نیز سر آن داشته تا ساخت‌های زبان انگلیسی هم به متن فارسی راه پیدا نکند. از این قبیل که مثلاً در انگلیسی جمله‌ها در جاهایی به حال مفعولی ادا می‌شود، اما جمله در زبان فارسی حالت مفعولی ندارد. همچنین در انتهای کتاب فهرست اعلام آمده که در آن حتی نام جاهای ناآشنایی هم آورده شده که شاید در زمره آبادی‌های خیلی کوچک یا حتی آبادی‌ها یا شهرهایی باشد که دیگر بر نقشه جغرافیایی دیده نشود. این قبیل نام‌های جغرافیایی آگاهانه در فهرست آورده شده تا به فرهنگ جغرافیایی زبان فارسی درآید و در آن ثبت شود.

### در اهمیت این کتاب

مترجم فارسی درباره اهمیت و ارج کتاب تاریخ سبئوس، شخص او، سبک و سیره او در تاریخ‌نویسی و دیگر نکته‌های توضیحی که ممکن است حکم درآمد را برای خواننده فارسی زبان داشته باشد چیزی نیاورده است؛ فقط به دو پاره از دو کتاب استناد کرده و در عوض پیشگفتار مترجمان انگلیسی و بخش‌هایی از مقدمه ایشان را به فارسی درآورده و آن را مقدم بر متن تاریخ سبئوس در کتاب گنجانده است. این پیشگفتار و مقدمه البته خصوصیت‌های خودش را در نگاه به تاریخ دارد و نیز خصوصیت‌هایی دارد که ای بسا محل ایراد یا رد باشد، اما سربه‌سر خواندنی است و خواننده را هم با اصل متن و هم با خیلی از نکته‌ها در پیرامون کتاب، مؤلف کتاب، تاریخ باستان ایران و ارمنستان و روم و مناسبات میان این ممالک، و... آشنا می‌کند. اما آن دو پاره که محل استناد است این‌هاست:

تاریخ سبئوس یکی از منابع اندکی است که معاصر رویدادهای مندرج در آن بوده و تا به روزگار ما رسیده است. از این رو باید به آن تاریخ با اعتماد کامل نگریست.

کولسنیکف ۲۵۳۵، ص ۱۵۹

۱. برای مشخصات کامل این کتاب (و نیز سایر کتاب‌ها) بنگرید به بخش منابع در پایان کتاب حاضر. یادآور می‌شود که انتشارات کندوکاو در تهران نیز کتاب کولسنیکف را در سال ۱۳۸۹ با عنوان ایران در آستانه سقوط ساسانیان منتشر کرده است.

سبئوس منبع اصلی درجه یکی است. وی عمدتاً رویدادهای پادشاهی پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) و دوره بعد از او را تا سال ۵۹۱ م گزارش می‌کند. اما پس از آن با جزئیاتی بیشتر به آخرین مرحله شاهنشاهی ساسانی در روزگار فتوح تازیان می‌پردازد. اثر سبئوس یکی از مهم‌ترین منابع ما برای پادشاهی خسرو دوم و دوره پس از وی است.

یارشاطر ۱۳۸۱، ص ۸۹۲

در اهمیت تاریخ سبئوس این را هم باید گفت که نگارش این کتاب مقارن سال‌های خلافت معاویه (۴۰ تا ۶۰ ه.ق) پایان یافته است. این یعنی که تاریخ سبئوس قدیم‌ترین و نزدیک‌ترین منبع به رخدادهای دوره فروافتادن ساسانیان و وقایع پیش و پس از آن است. سبئوس خواننده را به زمانی می‌برد بسیار قدیم‌تر از منابع موجود تاریخی، و باز مهم‌تر آن‌که وی عمدتاً از مشاهدات خود می‌گوید و فقط روایتگر روزگاران گذشته نیست.

نکته‌ای که این‌جا مخصوصاً لازم به یادآوری است تعابیر مترجمان انگلیسی و نیز شخص سبئوس است درباره کسانی که برای مسلمانان حرمت و قداست دارند. سبئوس و نیز مترجمان انگلیسی نام شخصیت‌هایی چون پیامبر اسلام [ص] یا امام علی [ع] را با ضمیر سوم شخص و بدون مراعات احترامی آورده‌اند که معمول مسلمانان است. در ترجمه فارسی برای رعایت شأن این بزرگان و آنچه شیوه معمول مسلمانان است حروف اختصاری [ع] و [ص] اضافه شده است و در پانویس‌ها و یادداشت‌ها در مورد شخصیت مورد نظر توضیحاتی داده شده است. یا مثلاً سبئوس بنا به ناشادی از حمله مسلمانان به ارمنستان از آن‌ها با واژگان تند و دور از لطف سخن یاد می‌کند. این واژگان و سخنان کم‌لطف او عیناً به فارسی درآورده شده تا در اصل متن خدشه‌ای وارد نشود. مترجم این توضیح و یادآوری را در این‌جا آورده تا پندار سهل‌انگاری او برای خواننده به هم نرسد. علاوه بر این، تاریخ سبئوس، سوای واگویی چیزهایی از تاریخ مردم و سرزمین ایران، گواه دیگری است بر دینداری و خداباوری ایرانیان از روزگاران باستان. در این کتاب اگر به آن بخش‌هایی از احوال و رخدادهای ایرانیان هم توجه شود که به روزگار پیش از ورود اسلام ربط دارد، باز هم ملاحظه خواهد شد که جوهر قاطبه ایرانیان، و مخصوصاً سرشت حکومت ایرانی، با تدین و خداباوری درآمیخته بوده است. این یادآوری از آن روی لازم می‌نمود که آمدن پاره‌ای تعبیرهای عاری از احترام متداول در این کتاب موجب نشود که در نظر خوانندگان شایبه دوری این متن از دین و تدین شکل بگیرد.

مترجم هم بر خدایاوری مردم میهنش از ازمئه دیرین تاکنون اِشعار دارد و هم آن را بخشی جدانشدنی از موجودیت تاریخی این مردم می شناسد.

تهیه نسخه‌ای از کتاب تاریخ سبئوس را، که پایه این ترجمه قرار گرفت، مدیون خانم دکتر پروانه پورشریعتی هستیم. نسخه دیگر را جناب حسام‌الدین شافعیان از آمریکا برایم فرستادند. آن نسخه تاریخ سبئوس که ترجمه رابرت پتروسیان است به مهر آقای ادیک باغداساریان مترجم نامدار زبان ارمنی به دستم رسید. مهر و بخشندگی اینان را ارج می‌نهم.

جناب باغداساریان خصوصاً، و تنی چند از دیگر ارمنیان دانشمند عموماً، برای دریافت مفاهیم و اصطلاحات ارمنی کمک‌های شایانی به من کرده‌اند. اگر دانش استاد دکتر محمدتقی راشد محصل در تهران و استاد رهام اشه از فرانسه از من دریغ می‌شد چندین واژگان کهن حتماً نامعلوم و ناگشوده می‌ماند. آقایان جواد مفرد کهلان از سوئد و بزرگمهر لقمان در تهران هم برای راه یافتنم به کنه پاره‌ای لغات کمک بسیار کرده‌اند. و نیز بایسته می‌دانم تا یاری‌های پیوسته دکتر میرزا محمدحسینی را ارج نهم. به گفته ابوالفضل بیهقی دبیر «باقی باد این مهتران و دوستان نیک».

با همه این‌ها، چنان‌که در آغاز نوشتم، کارم را برکنار از کاستی نمی‌بینم. اما چیزی که مرا رو می‌دهد تا شرم را یک سو نهم همان مهر به میهنم ایران است. باشد که این کوشش به دستان کم‌توان این فرزندی این خاک، گام کوتاهی در روشن‌تر شدن گذشته میهن و اهالی آن باشد. اگر چنین شده باشد، کلاه خود به آسمان می‌اندازد.



## پیشگفتار

کتاب تاریخ منسوب به سبئوس ارمنی به اشتراک [از ارمنی به انگلیسی. -م] ترجمه شده است. جیمز هاوارد جانستون مدتی را به مطالعه منابع ارمنی زبان گذراند تا با تاریخ نیمه اول سده هفتم میلادی، جنگ‌های بیزانسی‌ها و ساسانیان و نیز نخستین برهه از فتوحات مسلمانان آشنا شود. در سال ۱۹۹۲، موقعی که رابرت تامسون به آکسفورد آمد، بخش‌هایی از تاریخ سبئوس را به اتفاق همدیگر خواندیم. در سال ۱۹۹۴ دکتر مری ویتبی از سوی گروه مصححان متون مترجم تاریخی به سراغ ما آمد و ترجمه این متن کلاسیک ارمنی را برای آن مجموعه به زبان انگلیسی با ما در میان گذاشت. ما هم با خود قرار گذاشتیم که رابرت تامسون ترجمه‌ای از متن را با پانویس‌هایی درباره نکاتی تهیه کند که خصوصاً به ارمنستان ربط پیدا می‌کند، و جیمز هاوارد جانستون هم تفسیری تاریخی در بیان جایگاه کتاب سبئوس در پهنه تاریخ خاور نزدیک در آن دوران فراهم آورد.

حاصل این‌ها کار مشترکی است که با رایزنی‌های مداوم مؤلفان پدید آمده است. با این همه، بار اصلی مسئولیت کار بر دوش رابرت تامسون و پانویس‌های اوست. امید داریم که این کتاب به کار خواننده‌ای که با تاریخ و فرهنگ ارمنستان آشنا نباشد هم چندان بیاید که به او امکان دهد تا نگاه عمیقی به کتاب بیندازد و افزون بر آن ملتفت مسائل گوناگونی هم بشود که در کتاب سبئوس ارمنی موجود است و ما را در طول ترجمه به خود مشغول می‌داشت.

برای ترجمه این کتاب سخت مدیون تیموتی گرین‌وود هستیم. او بخش‌های کار را در نسخه نهایی به یکدیگر ربط داد، فهرست اعلامی برای اصطلاحات فنی تهیه کرد و نیز یادآور نکته‌هایی شد که کمک‌کار فهم این متن در طول ترجمه‌اش بود. بنیاد نوبر پاشا در

دانشگاه آکسفورد با گِرمِ خویش موجب پدید آمدن این کتاب شد. نقشه‌های شماره یک تا سه کار استاد آر. اچ. هیوسین و نقشه شماره چهار هم کار جیمز هاوارد جانستون است.

رابرت دبلیو. تامسون، جیمز هاوارد جانستون  
دانشگاه آکسفورد  
سپتامبر ۱۹۹۸ [شهریور ۱۳۷۷]

## مقدمه

### ۱. سابقه تاریخی

کتاب تاریخ منسوب به سبئوس به جمع خیلی اندک گاهشماری‌هایی تعلق دارد که در سده هفتم میلادی در عالم مسیحیت تألیف شده است. این کتاب مقارن آخرین سال‌های نخستین مرحله از فتوحات مسلمانان به رشته تحریر درآمده و آن زمانی بوده که پیشرفت‌های سهمگین عرب‌ها<sup>(۱)</sup> موقتاً با وقفه روبه‌رو شده و بر همان اساس، امیدهایی در دل مسیحیان شکوفیده بود تا از خواب‌گران برخیزند و ای بسا که دیگر زمانه پیروزی‌های مسلمانان به سر آمده باشد.

سبئوس بر خود گرفت که رخدادهایی را ثبت کند که به بروز این فاجعه‌ها، شکست‌های مسیحیان از مسلمانان، انجامیده بود. او طی یکی از بخش‌های کتاب به آخر سده پنجم رجعت کرده تا دستمایه کارش را به اثر تازار پارپتسی،<sup>(۲)</sup> سلف بلافصلش در تاریخ، پیوند زند. عنوانی که او برای کتاب خود در سر داشت به دوره پادشاهی خسرو دوم، شاهنشاه ساسانی (۵۹۰-۶۲۸)، مربوط می‌شد و چنین بود: «داستان پادشاهی زیانبار و تباه خسرو لعین.» او در کتاب خود خسرو دوم را دزد بالفطره‌ای وصف می‌کند که آریاییان را بر دنیا مستولی کرد، و «خاک میهن را سرتاسر به آتش کشید، از دریا تا به خشکی را دچار آشوب، و زمین را سرتاسر نابود کرد».

اما موضوعی که سبئوس برای کارش برگزید ساده نبود. او کارش را در حدود آن وقایعی که در عسرو حرج‌های روزگاران بر ارمنی‌ها رفته و گذشته بود متوقف نکرد و بلکه تحولات مهمی را نیز مد نظر می‌داشت که در روزگار خودش در تاریخ داخلی مملکتش و نیز در روابط مابین دو همسایه بزرگ ارمنستان رخ داده بود. از آن دو همسایه،

یکی امپراتوری ایران بود که از دمدمه‌های سده سوم میلادی با طلوع شاهنشاهی ساسانیان دوباره سر برآورده بود، و دیگری امپراتوری روم خاوری بود. او در ضمن روایت کتابش محرز می‌گرداند که تاریخ را به عوض آن‌که از جانب رومی‌ها بنگرد ایرانی می‌بیند. گزارش مفصلی که درباره جنگ، دیپلماسی و سیاست در اوج کار تاریخی خویش داده همانا بر دوره پراوازه پادشاهی بازپسین شاهنشاه ساسانی استوار است. در ضمن همین گزارش است که ارمنستان یکی از توابع دنیای ایرانی نموده می‌شود و در عرصه آن دنیای پهناور است که اشراف ارمنی امکان عرض اندام و کسب تشخیص پیدا می‌کنند.

کار سبئوس در جاهایی از تاریخ که وی وارد نقل افول ناگهانی امپراتوری ساسانی و اضمحلال نظم مألوف دنیا در سال‌های میان ۶۳۵ تا ۶۵۲ می‌شود، در معرض بیشترین ایراد و انتقاد قرار می‌گیرد. بیان این رخدادهای تلخ در گزارش او به سه مرحله قسمت شده است که ارمنستان از جانب هر یک از آن قسمت‌ها در معرض تهدیدی از لون دیگر قرار می‌گیرد: نخست دوره همکاری‌های صمیمانه قدرت‌های بزرگ در دهه ۵۹۰ بود که در نتیجه آن اشرافیت ارمنستان بیشتر از هر دوره متحمل درد و رنج، و ناچار از تأمین عده زیاد جنگجویانی شد تا برای نبرد به آوردگاه‌های دوردست اعزام شوند؛ و باز از آن پس بود که خاک ارمنستان آوردگاه اصلی جنگ در نخستین و بازپسین مرحله از نبردهایی شد که بین امپراتوری‌های رقیب برپا بود (۶۰۳-۶۳۰)؛ و سرانجام، ارمنستان از حدود سال ۶۴۰ با آثار ناشی از گسترش اسلام روبه‌رو شد و از آن پس نیز همواره می‌بایست در بیم و هراس از قدرت سپاهیان دستگاه خلافت باشد که عدد ایشان از شماره بیرون بود.

پیش از آن‌که گزارشی اجمالی از سه مرحله نهایی در تاریخ خاور نزدیک باستان به روایت سبئوس به دست دهیم، هر دو جنبه از موضوع اصلی کار سبئوس را محتاج پاره‌ای توضیح و تعریف می‌بینیم. ارمنستان می‌بایست در عرصه خاور نزدیک بزرگ تجسم شود و استحکام پیوندهای آن با ایران هم بررسی شود. سپس نیز لازم می‌آید تا نظم دنیای باستان، دو قطب امپراتوری رقیب در آن دنیا (ایران و روم)، و نیز محدودیت‌هایی به حساب آورده شود که در مدت سده‌های پنجم و ششم میلادی دامنگیر مملکت ارمنستان بود.

#### (یکم) ارمنستان در دوره پسین از عهد باستان

ارمنستان در روزگار باستان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بخش از سرزمین‌هایی بود که ماورای

قفقاز<sup>۱</sup> را تشکیل می‌داد. ارمنی‌ها سرزمینی داشتند با رشته‌کوه‌های درهم‌بافته، جریان‌هایی از گدازه‌های آتشفشانی، و دشت‌های حاصلخیز آبرفتی؛ و از حیث قدرت نیز در قیاس با همسایه شمالی خود ایبرایی‌ها<sup>(۳)</sup> و مردمان ناهمگن قفقاز به مراتب نیرومندتر بودند و توانسته بودند اهالی آلبانیا<sup>(۴)</sup> را نیز به جانب خاور برانند تا در مدار و منظومه فرهنگی خودشان قرار گیرند. اما سرزمین‌های ماورای قفقاز کلاً جایی نبوده، و هنوز هم نیست، که سریه‌سر از دنیای پیرامونش متمایز باشد. این سرزمین‌ها طبعاً حکم گذرگاه عظیمی را دارد که دو کانون قدرت کوهستانی خاور نزدیک را، عبارت از ایران بزرگ و آناتولی کوچک، به هم می‌پیوندد. از بین این دو دنیای همجوار، دنیای واقع در جانب خاوری یعنی ایران بود که راحت از پس اعمال قدرت بر ارمنستان برمی‌آمد. ارمنستان و نیز بقیه سرزمین‌های ماورای قفقاز، در عهد باستان، نقش دنباله پهنآوری را در شمال غربی ایران برای امپراتوری‌های هخامنشی، پارت‌ها و ساسانیان می‌داشت که هر سه از پی یکدیگر بر فلات ایران حکم رانند. برای هر یک از آن امپراتوری‌ها ضرورت داشت که برای حفظ و دوام امنیتشان قفقاز و سرزمین‌های ماورای آن را زیر نظر داشته باشند و همان واقعیت محض جغرافیایی که این ضرورت را القا می‌کرد آن را امکانپذیر هم می‌ساخت. از خاک ایران راحت می‌توان به استپ واقع در کرانه دریای کاسپین<sup>(۵)</sup> راه یافت و باز از راه همین استپ و از طریق دره‌های وسیع رودخانه‌های کور<sup>(۶)</sup> و ارس<sup>(۷)</sup>، که گرداگرد گوشه جنوب خاور ارمنستان (قره‌باغ کنونی) را در بر دارد و به حوضه‌های آبریز دوردست واقع در غرب می‌رسد، می‌توان بدون برخورد با مانعی تا دورترین صفحات ماورای قفقاز رسید. امپراتوری روم در روزهای اوج شکوفایی خود هم نتوانست به ماورای آن حوضه‌های آبریز قدم بگذارد و در سال ۳۸۷ م ناگزیر شد به توافقی با ایران ساسانی تن دردهد که به موجب آن ربعی از خاک ارمنستان را در تصرف می‌گرفت. ایرانیان در طول سده‌های متمادی در ارمنستان تأثیر گذاشته‌اند. حتی در دوره پسرین از عهد باستان هم که منابع بومی ارمنی نخستین گزارش‌ها را درباره سازمان زندگی و

۱. Transcaucasia، ماورای قفقاز واژه مناسب و ضمناً جدیدی برای دلالت بر دنیای رازآلودی است که در سرزمین‌های ماورای قفقاز واقع است و در روزگار باستان مرکب بوده است از ایخازیا، لازیکا، سوانیا، ایبریا، آلبانیا و ارمنستان [ارمنیا. -م]. دلیل کاربرد این واژه آن است که مردمان ساکن نواحی شمالی بیش از ساکنان استپ‌ها، که ماوای تشکیل قدرت‌های سرسخت بادیه‌نشین بود، از عهده ارباب ساکنان نواحی ماورای کوهستان‌های قفقاز برمی‌آمدند.

فرهنگ ارمنستان آن دوره به دست داده‌اند، باز هم غلبه ایرانی‌ها مشهود است. ناخارارها،<sup>(۸)</sup> اشراف ارمنی، که ارکان حیات سیاسی ارمنستان را شکل می‌دادند، همانا اعیان و اشراف ایرانی‌ای بودند که ذکری از اصل و نسب آنان به میان نمی‌آمد. حاصل بود و باش آنان تکوین نظمی اجتماعی بود که رده‌بندی دقیقی داشت و آن‌ها خود عامل وجود هر مرتبه و پایگاه در نظام اشرافیتی بودند که در پیرامون شاهنشاهی ساسانی به منصفه ظهور رسیده بود. آنان فرهنگی درباری داشتند که با فرهنگ دربار شاهنشاهان ایران بسیار متفاوت بود، اما عیناً همان کالبد را داشت. مناسبت‌های مهم اجتماعی هر دو یکی، و تابع آداب و رسوم واحد بود. شکارهای جمعی برپا داشته می‌شد تا مهارت‌های رزمی را تقویت کند و دوام بخشد. این از چیزهایی بود که خاندان‌های اشرافی برای حفظ مقام و موقع خود به کار می‌بستند. این خاندان‌های بزرگ یا کوچک اشراف ضیافت‌های بزرگی برپا می‌کردند تا بدان وسیله شوکت و جایگاه خویش را بنمایانند و پیوندهای خود را با دوستان و دوستداران خود تجدید و تقویت کنند. خنیاگران در این ضیافت‌ها یا در دیگر مناسبت‌ها با نقل حکایت‌هایی از دلیری‌ها در نبردها، و شرح و نقل دسیسه‌های پردامنه که تا مدت‌های مدید ادامه می‌داشته، افتخارات گذشته خاندان‌ها را به یادها بازمی‌آوردند؛ تا چندان که در نتیجه آن، شجاعت مخاطب را ولو اگر فرد خرفتی هم بود، برمی‌انگیخت.

در سده‌های چهارم و پنجم میلادی، به موازات آن‌که دین مسیح در ارمنستان نضج می‌گرفت، جریان دیگری در میان مردم آن سرزمین برپا شد که جهتی عکس آن داشت. پیوندهای تازه دینی با سوریه و آناتولی<sup>(۹)</sup> برقرار شد و این هر دو سرزمین‌هایی بودند که می‌باید در آینده دورتر جای دیرین تعلقات به فرهنگ و آیین‌های ایرانی را بگیرند. اختلاف نهفته در بطن دین جدید، که آرام‌آرام از جانب باختر وارد ارمنستان می‌شد، اما طبیعتاً به جانب خاورزمین سیر می‌کرد، از میانه‌های سده پنجم، منشأ بروز اضطراب‌های ملموسی شد. در این میان، موقع ایران همچنان محکم بود. از دوره‌ای هم که ساسانیان مبادرت به سرکوب مسیحیان کردند و پایبندی به اصول دین زرتشتی را شرط پیشرفت اجتماعی شمردند، سران و بزرگانی که در کار مقاومت مسلحانه دخیل بودند دیگر نتوانستند از کشش و جاذبه ایران روی برتابند. دیگر امکان نداشت که بتوان جایی در بیرون از قلمرو امپراتوری ایران برای کسی قائل به وجود سیاسی یا فردی شد. هنوز بایستی یک سده دیگر می‌گذشت و سه نبرد بزرگ دیگر بین دو قدرت مسیحی و

زرتشتی درمی‌گرفت تا رومیان بتوانند جای پای محکمی در ارمنستان به دست آورند که با آنان دین و آیین واحد داشت.

در ارمنستان فرهنگ عرفی ایرانی و آداب و رسوم اشراف ایرانی تأثیرات مهمی برجا گذاشته بود، اما دنیای پندارها و رفتارهای ناخارارها دنیای دیگری بود، سوا و رها از آن تأثیرات. ناخارارها وارثان فرهنگ بومی متمایزی بودند، پنهان در پشت سد زبان (که البته نفوذناپذیر نبود، اما باری سد بود)، و در طبیعتی می‌زیستند سخت محصور، که همه بخش‌های آن از برف و سرمای شدید زمستانی سالانه سهمی می‌برد، و با این اوصاف موجوداتی سخت استثنایی بودند. در صدر همه آنان گاوآرها قرار داشتند که شمار ایشان حدود دویست نفر بود. اشرافیت محلی با شاخ و برگ‌های خود تابع آداب و رسومی موروثی بود که مطابق آن مثلاً وراثت و مالکیت در میان فرزندان اناث محلی از اعراب نداشت، و شخص جایگاه خویش را در چارچوب دوام رفتارهای بومی یا آداب و رسوم محلی می‌دید که جملگی در چارچوب اوامر و نواهی خودش شکل می‌گرفت و ضمن آن‌که با ارزش‌های اشرافیت سنتی پیوند و وابستگی داشت، بر سر منزلت و قدرت با ناخارارهای ولایت‌های همجوار (عمدتاً در قالب عده اتباع و ثروت مادی) نیز چشم و هم‌چشمی می‌کرد. ارمنستان در دورهٔ پسین عهد باستان سرزمینی بود که در آن نظام کار و روزگار خان‌های محلی رونق بسزا یافته بود و این به مدت متجاوز از نیم هزاره پیش از زمانی بود که این نظام در اروپای شمال باختری ریشه بدواند. رواج القاب و پیدایش دژها که کانون قدرت ناخارارها شمرده می‌شد از نشانه‌های وجود و دوام آن نظام بود. طبعاً برخی از این خاندان‌های نامدار اشراف محلی اعتبار و قدرتی بیش از بقیه به هم می‌رساندند، اما حتی معظم‌ترین خاندان‌ها هم – که در روزگار سبئوس خاندان مامیکونیان<sup>(۱۰)</sup> بود – نمی‌توانست بیش از تأثیرات مختصری بر بخش متوسط ناخارارها بگذارد که بخش کوچک‌تری هم بود، یا مثلاً آنان را به سمت و سویی سوق دهد. نظام اجتماعی اشرافیت در ارمنستان، به حکم طبیعت خویش، در برابر قدرت، داخلی باشد یا خارجی، مقاومت نشان می‌داد و در طول دورهٔ پسین از عهد باستان و برههٔ آغازین قرون وسطی سخت مصمم و باز در عین حال منعطف می‌نمود.

#### (دوم) روابط بین قدرت‌های بزرگ

پیمانی که در سال ۳۸۷ م بین ایران و روم بسته شد و حاصل آن تجزیهٔ ارمنستان بود

سرآغاز یک سده همزیستی مسالمت آمیز بود. در آن میان، آتش جنگ فقط در دو نوبت زبانه کشید و در هر دو نوبت هم سریع و راحت خاموش شد. با نگاهی به تناقض ذاتی دو دین رایج در سرزمین‌های هر یک از دو قدرت، مشی و مرام متغایر هر یک، و نیز مرزهای جعلی و ناپایداری که استان‌های ثروتمند دو کشور را در میانرودان از هم جدا می‌کرد اذعان خواهیم کرد که این دوره همزیستی رخداد بس نادری بود. در جنگ‌های تمام‌عیاری که به‌تناوب در طول یک و نیم سده سابق بر آن رخ داده بود این نکته به اثبات رسیده بود که هر دو قدرت از نظر برخورداری از منابع همتراند؛ و نیز به مرور زمان معلوم شده بود که با تشدید رقابت نظامی که به موازات آن بر عدد دژها در دو سوی مرزهای میانرودان، عرصه اصلی جنگ، افزوده می‌شد، جنگ با بهای گزافی که دارد امتیازات هرچه کمتری نصیب طرفین می‌کند. اما آنچه در دنیای استپ می‌گذشت آثار معکوس بر تحصیل این امتیازات می‌گذاشت. یورش ناگهانی بیابانگردان آلتایی<sup>(۱۱)</sup> به صفحات باختری اوراسیا، در میانه سده چهارم، موجب شد که سپاهیان عظیمی برای دفاع از مرزها و سرحدات شمالی این هر دو قدرت به میدان کشیده شوند - خونی‌ها<sup>(۱۲)</sup> از دهه ۳۵۰ م از سرحدات شمال خاوری امپراتوری ساسانی (خراسان سده‌های میانه) گذشتند، و هون‌ها<sup>(۱۳)</sup> از دهه ۳۷۰ م خاک اوکراین را درنوردیدند و از طریق آن سرزمین الگوهای دیرین مشتری-مدیریت را در اروپای خاوری به هیچ انگاشتند و بدین ترتیب دیری برنیامد که به هر دو نیمه امپراتوری یورش آوردند. تردید نمی‌توان داشت که پدیدار شدن خطر از جانب شمال، صاحبان مناصب و فرمانروایان را در هر دو امپراتوری متوجه نفع مشترکی کرد که در استان‌های سامان یافته و متمدن جنوبی داشتند و آن مایه از دلگرمی را به ایشان بخشید که مدت‌ها پس از توافق سال ۳۸۷ نیز همچنان بدان پایبند بمانند.

اما چرا روابط بین دو امپراتوری در سال‌های پایانی سده پنجم به کدورت گرایید؟ گویی اقتضای رعایت مصالح داخلی، دو طرف را در مسیرهای متفاوتی قرار داد. اما برعکس، وقتی گروه بزرگی از مسیحیان، که توقعی بیش از مراعات احوال خود هم نمی‌داشتند، در کنار جامعه عظیم یهودیان بابل در میانرودان سفلی استقرار یافتند و از بیشتر پادشاهان ایشان هم قول ملاطفت و مساعدت دریافت کرده بودند، کینه و نقار دیرین بین ثنویت زرتشتی و توحید مسیحی از میان برخاست. پایه‌پای همان احوال، بنیادهای اجتماعی و اقتصادی هر دو طرف هم به تدریج شباهت‌هایی به همدیگر پیدا



می‌کرد: شهرنشینی در مرکز سرزمین‌های فلات ایران که تحت فرمانروایی امپراتوری ساسانی بود شتاب گرفت، و باعث شد بزرگان آن مناطق جایگاه شایسته‌ای در جوار اشرافی به هم بزنند که از دیرباز دایر مدار دربار بودند؛ و طبقه حکمران تازه‌ای مرکب از قدرتمندان درباری پا به عرصه گذاشتند که در برخی نقاط مدیترانه شرقی بندوبست‌هایی با عناصر زمیندار داشتند و این عناصر واسطه‌های قدرت پادشاهی و شهرهای امپراتوری روم خاوری بودند. عامل مهم بی‌ثباتی را هم باید در جمع همان بیگانگان و در دنیای بیابانگردان استپ‌های اوراسیا جست، که وجود آنان باعث و بانی برقراری دوره طولانی مناسبات حسنه بود. اما در سال ۴۸۴ بلیه خوفناکی در آسیای مرکزی رخ نمود - نیروی زمینی ساسانیان از هیاطله شکست خورد، پیروز، شاهنشاه ساسانی و فرمانده میدان نبرد، کشته شد، و متعاقب آن روزگار خفت‌بار خراجگزاری به هیاطله فرارسید و بحران شدید و مدیدی در داخل بر امپراتوری ساسانی مستولی گشت. در مدت سال‌های سلطنت قباد یکم (۴۸۸-۵۳۱ م)<sup>(۱۴)</sup> باورها و نظم اجتماعی مؤلف متزلزل گردید. قباد البته هوشیاری سیاسی قابل‌بروز داد. او در ابتدا پادشاهی خود را از کف داد و سپس آن را باز به چنگ آورد و با توسل به ابزار معمول هر رژیم خودکامه، ماجرای خارجی آفرید که به موجب آن گروه‌های ذی‌نفوذ را که دستخوش تفرقه بودند منسجم ساخت و آنان را به مسیر دیگری سوق داد که مطلوب وی می‌بود و بدان وسیله موقع و اعتبار فرمانروایی خویش را تضمین کرد.

با وصف این، بروز رخدادی باعث شد تا روابط حسنه بین امپراتوری‌های ساسانی و روم خاوری نقش بر آب شود. قباد در پاییز سال ۵۰۲ با سپاهی عظیم و به‌ناگاه از جانب بخش رومی ارمنستان به امپراتوری روم تاخت و در پی آن از طریق کوهستان توروس<sup>(۱۵)</sup> به جانب شمال میانرودان کشید و در آن وادی، امید<sup>(۱۶)</sup> بزرگ‌ترین شهر مرزی روم را فروگرفت. رومی‌ها دست به ضدحمله زدند و با استفاده از گسترده‌ترین سپاهیی که تا بدان روز به عرصه یک نبرد وارد کرده بودند توانستند ایرانیان را در سال ۵۰۵ وادار به استرداد امید و در پی آن در سال ۵۰۶ ناچار از تن دادن به پیمان آتش‌بس کنند. بار دیگر موازنه‌ای در مناسبات میان دو امپراتوری برقرار گردید، اما حسن‌نیتی برای حفظ آن در کار نبود.

جنگی که در سال‌های ۵۰۲ تا ۵۰۵ م درگرفت نخستین جنگ از پنج جنگی بود که هر یک از نظر دامنه و عده کسانی که در آن شرکت جستند، از جنگ پیش از خود بزرگ‌تر

بود، جنگ‌هایی که به تقویت پیوسته سیادت آنان بر خاور نزدیک در سده ششم و اوایل سده هفتم منجر شد. پس از جنگی که رومیان در مقام تلافی برپا کرده بودند (۵۲۷-۵۳۲ م) صلح ناپایداری برقرار گردید که موجب وقفه‌ای طولانی در جنگ شد و رومی‌ها از همین وقفه بهره جستند تا موقع دیپلماتیک خود را در جوانب شمالی و جنوبی آوردگاه تقویت کنند و به تحکیم مواضع دفاعی خود در جنوب غربی ارمنستان پردازند. چنین شد که اوضاع سیاسی در دشت‌ها عامل اصلی تعیین کم و کیف مناسبات بین دو امپراتوری گردید: سال ۵۴۰ که قدرت هیاطله از میان رفت، خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م)<sup>(۱۷)</sup> به طور حتم عرصه را به روی خود باز دید تا در همان سال به رومی‌ها حمله سختی بکند و نایره سومین جنگ را برافروزد که بیشتر از جنگ‌های پیشین به درازا کشید و بیشینه سال‌های دو دهه را به خود اختصاص داد؛ اما همین که ترک‌ها در طول سال‌های دهه ۵۵۰ مبادرت به تأسیس امپراتوری‌ای کردند که در سرتاسر خاک آسیای مرکزی دامن گسترد، خسرو ناچار از اعطای امتیازهای دیپلماتیک قابلی شد تا ضامن برقراری صلح پایداری در جانب غرب باشد و در پناه فرصت حاصل از آن بتواند سومین جنگ را با عهدنامه صلح سال ۵۶۱ رسماً به پایان برساند. سرانجام هم ابتکار دیپلماتیک ترک‌ها و اتحاد آنان با رومی‌ها علیه ایران بود که به یوستینوس دوم (۵۶۵-۵۷۸ م) دل و جرئت بخشید تا در سال ۵۷۲ وارد جنگ شود و چهارمین دور جنگ را برپا کند که هم طولانی و هم پردامنه بود (از سال ۵۷۲ تا ۵۹۱ م). پیامدهای این جنگ هم البته مهم بود. چراکه یوستینوس با حمله‌ای که دوشادوش مهاجمان بی‌شمار بیابانگرد شمالی به ایران کرد چشم خود را بر روی تنها نقطه محکمی بست که دو امپراتوری را به هم می‌پیوست، و به علاوه ورود به جنگ هم، از همان آغاز، کاری سخت خطا و به عبارتی فاجعه بود.

عوامل دیگری هم در کار آمده بود تا پیوند دو امپراتوری را بگسلد. در اواخر سده پنجم، آیین مسیحیت و جوه قرابت و رفاقت قدیم ارمنستان با ایران را می‌فرسود (و خشونت‌هایی که در سال‌های میانه سده پنجم از جانب ایرانیان به ضدیت با مسیحیان سر می‌زد هم مزید بر علت می‌شد). چنین بود که خطر ملموسی در بین بود، دم‌افزون، عبارت از این‌که رومی‌ها سرزمین‌های مسیحی‌نشین ماورای قفقاز را به درون قلمرو

تحت نفوذ خویش بکشند و ایران از این طریق در پشت خطوط حمله تک و تنها بماند.<sup>۱</sup> اما به مسافت بسیار دور از این خطه، در عربستان، کفه قدرت ایرانیان سخت سنگین بود. آنان اتحاد گسترده و مؤثری با عرب‌های بادیه‌نشین سامان داده بودند که اساساً مدت‌های مدید بر دوش قبیله خراجگزار لخم بنی‌نضیر<sup>(۱۸)</sup> استوار بود. این قبیله در حیره<sup>(۱۹)</sup> واقع در حاشیه‌های پایین‌دست میانرودان، مستقر می‌بود. اما در آغاز سده ششم، قبیله بنی‌لخم بر باقی خراجگزاران عرب چیرگی یافته بود که جملگی حائل مرزهای روم بودند و هم سوریه و هم فلسطین را از طریق دشت‌ها در معرض حمله‌های خویش قرار داده بودند. این خطر نظامی چیزی بود که هم ساسانیان را در شمال تهدید می‌کرد و هم رومیان را در جنوب، اما هیچ‌یک از این دو ناحیه حفاظ‌های طبیعی نداشت که دفاعی در برابر مهاجمان به حساب آید: رشته دژها و استحکامات محافظ سوریه و فلسطین که در پایان سده سوم به قصد حفاظت و دفاع در امتداد دشت‌ها احداث شده بود، اکنون دیگر به استحکام گذشته نبود و نمی‌توانست در برابر حمله‌های شدید تاب آورد؛ و در ارمنستان هم کمبود استحکامات و مدافعانی معلوم بود که وجود ایشان از رخنه‌پذیری نواحی مرزی بکاهد و در مواقع حمله بتواند نقش بازدارنده ایفا کند.

از سویی، همین که طرفین دریافتند یک جناح از میدان نبرد دستخوش فتور شده و غلبه بر حریف از جناح دیگر محتمل است، روابط فی‌مابین به منتهای درجه متزلزل شد. هر یک از دو طرف بر آن شد که امتیازی از طرف مقابل بگیرد یا امتیازات دیگری از چنگ او به در آورد و به این ترتیب چیزی شبیه به بازی بزرگی در امتداد مرزهای مشترک برپا گردید. نتیجه همه کشش‌ها و کوشش‌های طرفین آن شد که ایرانی‌ها در دهه ۵۴۰ یک‌چند لاذقیه را متصرف شدند (و با این کار آنان کنستانتینوپول<sup>(۲۰)</sup> از طریق دریا در معرض خطر قرار گرفت) و رومی‌ها هم توانستند در دهه ۵۵۰ به کمک عرب‌های غسانی که آنان را اخیراً خراجگزار خود کرده بودند مختصر تسلطی بر دشت شمالی به هم بزنند. با این همه، موقع جغرافیایی سیاسی (ژئوپلیتیک) در آغاز سده ششم همان موقع آغاز سده چهارم و پیش از وقوع جنگ ماقبل آخر ایران و روم بود. اما کلیت اوضاع رو به وخامت می‌رفت؛ کوچک‌ترین مصداقش همان که هر دو جامعه بیش از پیش نظامی

۱. وقوع دو رخداد در سال‌های دهه ۵۲۰ این خطر را ثابت کرد: تراث (Tzath)، شاه جدید لازیکا، در سال ۵۲۱ یا ۵۲۲ به کنستانتینوپول آمد تا تعمیم داده شود و خلعت بگیرد؛ و گرگین، شاه ایبریا، حدود سال ۵۲۵ تغییر رأی داد و با رومیان بیعت کرد.

شدند و آن نتیجه برنامه‌های اصلاحاتی بود که دو فرمانروای جوان و رقیب، خسرو اول و یوستی‌نیانوس اول، در دهه ۵۳۰ اجرا کردند و هدف از اجرای هر دو برنامه هم افزودن بر درآمدهای مالیاتی بود.

### (سوم) پایان سده ششم

نخستین رخداد مهمی که سبئوس از دوره گذشته متأخر ثبت کرده آن است که شورشیان ارمنی در فوریه ۵۷۲ م فرماندار نظامی (مرزبان) ارمنستان ایران را به قتل رساندند و این سبب شد که چهارمین جنگ ایران و روم در همان سده درگیرد. سبئوس پس از آن گزارشی از وقایع سرتاسر نبرد می‌دهد و به اختصار متذکر چند تحول می‌شود که در ارمنستان به وقوع پیوسته و در خاتمه نخستین پاره مهم از این گزارش، از آشفتگی سیاسی در امپراتوری ساسانیان (۵۸۹-۵۹۱ م) سخنی به میان می‌آورد و اظهار می‌دارد که آثار و نتایج همان آشفتگی باعث شد تا جنگ به پایان آید. او از این‌جا به بعد یادداشت‌های تاریخی زیادی عرضه می‌دارد که بیشتر به نقل کامیابی‌های ارمنی‌ها، سپاهیان ارمنی و ناخاراهای سرآمد ارمنی در طول دو دهه و نیم پس از آن اختصاص دارد و طی آن گریز مفصلی هم به تاریخ داخلی ساسانیان می‌زند. اما چون این بخش سخت درهم‌ریخته است و در برخی جاها حتی فهم آن دشوار می‌شود، لازم است تا در این‌جا اجمالی از تاریخ آن دوره آورده شود.

در صفحه‌های قبل اهم دلایلی را برشمردیم که منجر به بروز اختلال در روابط قدرت‌های بزرگ در طول سده ششم گردید. گام‌های دیپلماتیک که ترک‌ها در سال‌های ۵۶۸ یا ۵۶۹ م برداشتند عامل اصلی در بروز چهارمین جنگ بود. اما بسیاری رخداد‌های دیگر هم مقارن همان دوره در جریان بود که بازی بزرگ را به اوج خود رساند. یوستینوس دوم از طرق محرمانه تماس‌هایی با ناراضیان ارمنستان ایران برقرار کرده بود. عهد و پیمان قدیم آنان با ایران در این برهه به اندازه‌ای نخنما شده بود که هر آن احتمال می‌رفت سرتاسر آن سرزمین علیه سلطه ساسانیان به پا خیزد. اما با وصف همه این‌ها، خسرو اول انوشه‌روان (دارنده روان جاوید)، گو آن‌که سالخورده بود، بر رقیب برتری داشت. او توانسته بود در جنوب، با ضدحمله‌ای دیپلماتیک، نواحی جنوبی عربستان را در سال ۵۷۰ یا ۵۷۱ به زیر سلطه بکشد و با فرارسیدن تابستان ۵۷۳، عرب‌های غسانی را که مهم‌ترین خراجگزار روم بودند مطیع خود گرداند. در شمال خاوری هم، با اعمال

سیاست‌هایی که چند و چون آن معلوم نشده، ترک‌ها را نابود کرده یا جلو حمله‌های ایشان را گرفته بود (نشانی در دست نیست که ثابت کند این امر درست مقارن سال ۵۷۳ به وقوع پیوسته است). اما با آن‌که ارمنستان ایران در سال ۵۷۲ با کمک رومی‌ها علیه ساسانیان شورید و به کام خود هم رسید و شهر دوین<sup>(۲۱)</sup> پایتخت آن مملکت را متصرف شد، اساس و بنیاد شورش در هم شکست. سپاه خسرو در سال ۵۷۳ به جانب رود فرات<sup>(۲۲)</sup> رو نهاد (غسانیان از میان برداشته شدند) و در حوالی نصیبین غافلگیرانه بر سپاه روم فرود آمد و از طرف دیگر، مقارن با آن اوضاع و احوال، لخمیان هم که عرب‌های خراجگزار ایران بودند به اعماق خاک سوریه تاختند. پیروزی محتوم ایرانیان در این نبرد موجب شد که سپاه ایران طی سال‌های بعد ابتدا سلطه خود را بر ارمنستان ایران محکم کند (این مقصود تا پایان سال ۵۷۷ برآمد) و در وهله بعد سرزمین‌های جنوبی کوه‌های توروس را هدف هجوم قرار دهد. در سال ۵۷۹ وقعه‌ای در کار جنگ حاصل شد که طی آن چیزی نمانده بود که دیپلماسی بر جای جنگ بنشیند، ولی رومیان خود به سرزمین‌های سفلاهی میانرودان تاختند و یکجانبه جنگ به پا کردند (۵۸۰-۵۸۱)، اما قوه دفاعی ایران در برابر آن خوش درخشید. پس از آن، جنگ در شمال میانرودان دیگر صورت فرسایشی به خود گرفت.

در طول دهه ۵۸۰ هر دو قدرت متحمل دردهایی از ناحیه همسایگان بیابانگرد خود شدند. آوارها به سمت سفلاهی دره دانوب به حرکت درآمدند تا بالکان را متصرف شوند و در پی آن از پاییز ۵۸۶ به تراکیه<sup>(۲۳)</sup> حمله بردند. دامنه آسیب‌هایی که آوارها و همسایگان اسلاو آنان وارد آوردند به اندازه‌ای زیاد بود که لازم آمد سپاهیان مستقر در جبهه خاور هم در سال ۵۸۷ به این جانب فراخوانده شوند. مقارن همان ایام، ساسانیان ناگزیر شدند سپاهیان فراوانی را تحت فرماندهی وهرام [بهرام. م] چوبین در ناحیه شمال خاوری مستقر سازند تا جلو هجوم‌های ترک‌ها را بگیرند. اینک دیگر در هر دو جانب آوای جنگی طولانی طنین انداخته بود. نخست، سپاهیان رومی مستقر در خاور چون از پاره‌ای دشواری‌های اقتصادی آگاهی یافتند که در سال ۵۸۸ رخ نمود به خشم آمدند و بی سرو صدا سر به شورش، یا تمردی نظامی، برداشتند و خود را به امر دفاع صرف از مواضع خود مشغول داشتند. در پی آن و مقارن آن که وهرام چوبین با فتح و ظفر از خاور بازگشت، بحرانی بزرگ‌تر در امپراتوری ساسانی سر باز کرد. او در اواخر سال ۵۸۹ بر هرمزد، فرزند و جانشین خسرو، شورید که با قبضه شدید قدرت و صرف

هزینه‌های سنگین جنگی، موقع خود را در میان مردم از کف داده بود. سپاه وهرام از راه غیرمستقیم رهسپار تیسفون، پایتخت، بود که طرفداران ساسانیان که زیر بیرق خسرو دوم، اپرویز/پرویز،<sup>(۲۴)</sup> گرد هم آمده بودند، هر مزد را برانداختند. خسرو پرویز در ۱۵ فوریه ۵۹۰ بر تخت نشست. اما از جایی که قدر و موقع پدرش را در میان سپاهیان نداشت چندان بر نیامد که از سر ناچاری به خاک روم متواری شد تا از رومیان برای بازپس گرفتن تاج و تخت کمک بجوید. رومیان در تابستان ۵۹۰ پس از مذاکرات مفصل و به این شرط حاضر شدند از او پشتیبانی کنند که بخش پهناوری از خاک ایران را در ناحیه ماورای قفقاز به آنان واگذارد. آنان با در دست داشتن این اراضی می‌توانستند بر بخش بیشتر خاک ارمنستان و ایبریا تسلط یابند. سرانجام رومی‌ها به همراهی نیروهای وفادار ایرانی توانستند در سال بعد او را بر تخت سلطنت بنشانند.

طی یک دهه پس از آن موافقت و مرافقتی بین دو قدرت بزرگ در گرفت که سابقه نداشت و یکی از نتایجش آن شد که آزادی عمل قدیم و انحصاری ناخاراها از میان رفت. از آن پس اگر کسی از عرصه قدرت در هر یک از دو امپراتوری کنار زده می‌شد دیگر در هیچ سوی مرزها جایگاهی نداشت. یا اگر شورشی مسلحانه در می‌گرفت (چنان‌که در سال ۵۹۴ در خاک ایران رخ داد)، سپاهیان طرفین، به اتفاق هم، در پی سرکوب آن برمی‌آمدند. سیاست دو مملکت نیز آهنگ واحد داشت. هر دو امپراتوری به جذب عده هرچه بیشتری از مردان رزمجو به تشکیلات سپاهیان خود می‌کوشیدند. به این ترتیب بنیه و توان سپاهیان هر دو امپراتوری فزونی می‌یافت و قوه ارمنستان، در برابر ایشان، بیش از پیش می‌کاست. دیگر تردیدی نبود که هر دو طرف بر آن‌اند تا نظم اجتماعی قدیم، استوار و محکم ارمنستان را (طرحی که سبئوس آن را به مورس امپراتور نسبت داده است) از میان بردارند. صاحب‌منصبان ایرانی و رومی هر دو به جهت ضدیت با نظم موجود حرکت می‌کردند. عالی‌ترین رتبه‌ها به کسان والاترین خاندان‌ها تعلق می‌گرفت: موشغ مامیکونیان<sup>(۲۵)</sup> در سپاه روم و سمبات باگراتونی<sup>(۲۶)</sup> در شاهنشاهی ساسانی. واحدهای کامل سپاهی، هر یک در سرزمین خود، تحت فرمان رهبران قدیم خود، ناخاراها، به خدمت گماشته می‌شدند. عنصر رقابت هم در امر ورود افراد به سلک سپاهیان در کار می‌آمد و این چیزی بود که به سود ارمنی‌ها تمام می‌شد. بدیهی بود که اعطای امتیاز رهبری واحدهای سپاهی به ناخاراها، به‌خصوص خاندان‌های معروف و ریشه‌دار، در هر یک از زاویه‌های اجتماعی کار ساده‌ای نباشد. اما در آن احوال، بودند برخی کسان هم که